

## دیگر شاعران و نویسندگان آن عصر

همانطور که گفتیم اواسط عهد سلجوقیان روم، مخصوصاً دورهٔ کیکاوس اول و کیقباد اول ایام زرین زبان و ادب فارسی در دیار روم است. در آن دوره با مهاجرت ایرانیان به آسیای صغیر زبان و فرهنگ ایرانی در آن سامان رواج کامل یافته بود. پادشاهان، خود شاعر و مروج شعر و ادب بودند. دربار پر جلال و شکوه آنان نیازمند ادیبان و شاعران و ستایشگران بود. رونق بازرگانی، و غنائیم به دست آمده از پیروزیها و جزیه‌ای که از غیر مسلمانان گرفته می‌شد، خزانهٔ پادشاه را لبریز می‌داشت و دست پادشاهان و وزیران در کرم و بخشش و دادن صله به شاعران باز بود. و نمونه‌ای از این صلوات را در مورد ظهیر فاریابی و دختر سالار دیدیم. طبیعی است که در چنین روزگاری شاعران و نویسندگان زیادی زیسته باشند و آثار فراوانی به نظم و نثر پدید آمده باشد.

اگرچه بعدها در عصر عثمانیها با رسمیت یافتن تدریجی زبان ترکی، و کاهش رواج فارسی بسیاری از آثار از میان رفته، با اینهمه نمونه‌های اشعاری که در متون و جنگها باقی مانده، و آنچه به صورت کتاب در دست است قابل توجه است. و بی‌تردید با جستجوی محققان در مجموعه‌های دستنویسهای کتابخانه‌هایی که هنوز فهرست آنها منتشر نشده آثار دیگری به دست خواهد آمد. در اینجا به ذکر شاعران و نویسندگانی که آثاری از آنها موجود است می‌پردازیم.

### محمد بن غازی ملطیوی

او از دبیران دستگاه سلجوقیان و از مردم ملطیه بود. ملطیه از شهرهای باستانی آسیای صغیر و از نخستین شهرهایی است که در قرن اول هجری به دست مسلمانان افتاد<sup>۱</sup> و طبیعی است که زبان و فرهنگ ایرانی در آنجا سابقه دیرینه داشت. ملطیوی کتاب روضة العقول<sup>۲</sup> را که ترجمه و تحریری به زبان مصنوع از مرزبان نامه اسپهبد مرزبان بن رستم از زبان طبری است در ۵۹۷ به نام رکن الدین سلیمان دوم [۵۹۲ - ۶۰۰] تقدیم کرد و به نواخت و نوازش او نائل آمد. انتخاب چنین کتابی برای باز نویسی، نشانه آشنایی مؤلف با فرهنگ ایرانی و حتی لهجه‌های محلی آن است، و سبک مصنوع انشاء او بیانگر اشتغال او در پیشه دبیری است. از مقدمه روضة العقول برمی آید که کتاب دیگری به نام مُرشد الکتاب، مجموعه نامه‌های دیوانی و دوستانه داشته که گویا از میان رفته است. مَلَطُوی نه سال بعد از روضة العقول برید السعاده را در اخبار پیامبر (ص) به نام کیخسرو اول تألیف نمود. از مقدمه آن استنباط می‌شود که معلم همان پادشاه نیز بوده است.

### نظام الدین احمد ارزنجانی

شاعری توانا و از درباریان کیکاوس دوم بود. ابتدا منشی آن پادشاه و بعد «امیر عارض روم» شده است. ابن بی‌بی القاب «صدر کبیر، ملک الکلام وعمدة الساده» در باره او به کار می‌برد<sup>۳</sup> و می‌گوید «بعد از سلطان ممالک کلام فردوسی طوسی تلقیق قوافی مثنوی پهلوی را مُبدع تر و مُلَفَّق تر از و متصدی نشده»<sup>۴</sup>. در مختصر ابن بی‌بی آمده: «در انشاء مثنویات فردوسی ثانی بود».

۱- رجوع شود به تعلیقات مرصادالعباد ص ۵۶۶-۵۶۷.

۲- نسخه مورخ ۶۷۹ لیدن و نسخه پاریس از قرن هفتم.

۳- ابن بی‌بی، الاوامر العلائیه، چاپ عکسی، ص ۱۲۶.

۴- همانجا، ص ۲۰۲.

این بی بی این قصیده را در مدح کیکاووس اول در جواب قصیده شمس طیبی  
از او آورده است:

از رنگ بر آمیختن غمزه جادو  
هرگز نشود شاد دل من ز غم تو  
حرزی ز خط خوب توام نیست دریغا  
کآمن شدی آخر دلم از فتنه جادو  
من بر قد و زلف تو چنان شیفته و آنکه  
آویخته داری دلم از عشق به یک مو  
بویی که صبا از سر زلف تو بدزدید  
مشهور شد و گشت پراکنده به هر سو  
چون نافه مشک است سر زلف تو ایکن  
بگرفت ز خون جگر سوختگان بو  
نی نی چو صبا شانه زند طره زلفت  
آنجا سخن مشک خطا باشد و آهو  
من بنده شدم صبح رخت را که به خدمت  
شب را به بر زلفت آورد به گیسو  
بشتاب که افکند رخت در دل من تاب  
دریاب که آورد غمت در تن من تو  
در بادیه هجر تو گس زانکه بمانم  
صد چشمه روان کرده ز هر دیده من جو  
آن دل که خریدار طرب بود کجا رفت؟  
وان طبع که بد مادح سلطان جهان کو؟  
خورشید جهان خسرو غالب که ز رفعت  
بر خاک نهید مه ز پی خدمت او رو  
شاهی که چو در دست جلالت بنشیند  
از هیبت او چرخ درآید به دو زانو

گردون به خرد گفت که دارای جهان کیست  
 گفتا که اگر زانکه حقیقت طلبی، او  
 سرمایه کان با کف او وزن ندارد  
 چرخ است که دارد ز پی صرفه ترازو  
 ای بازوی دین یافته از دست تو قوت  
 وی درد جهان را شده شمشیر تو دارو  
 انصاف تو آن رسم در آورد کزین پس  
 بر شیر بود تربیت بچه آهو  
 بیم است که از هیبت عدل تو نشیند  
 در سینه شاهین ز بطر چنگل تیهو  
 تا ملکه خطا را نگشایی نگشاید  
 چینی که فکندهست کمان تو در ابرو  
 از کار جهان عدل تو آن روز پرداخت  
 چون گرد جهان کرد ز انصاف تو بارو  
 تا چرخ رسیدهست درفش شهی امروز  
 از دست حسام تو زهی پنجه و بازو  
 در جعبه گردون نتوان یافتن امروز  
 تیری که زند با قلم تیر تو پهلو  
 چون جان و خرد رای شریف تو بدیدند  
 گفتند که این است یکی بیشتر از دو  
 صد کان گهر مایه جود تو پرداخت  
 از شرم چرا خوی نکند دانه لؤلؤ!  
 ای دیده سخا از کف دُر بخش تو رونق  
 وز وصف جلال تو سخن یافته نیرو  
 از فرّ مدیح تو شناسم نه ز دانش  
 گر طبع بزاید سخن تازه و نیکو

همواره عنان داده به فرمان تو بادا  
 این توسن سر تیز پر اندیشه و بد خو  
 از چشمه مینای حسام تو روان باد  
 از خون بد اندیش تو بر روی زمین جو<sup>۱</sup>  
 ارزنجانی این قصیده را در «روز محفل» خوانده و به صله آن از «مرتبه  
 منصب انشاء»، امیر عارضی ممالک روم که مقام مهم تری بوده بدو تفویض شده است.  
 ابن بی بی این رباعی را هم از او آورده:  
 غم زلف تو دگر نتوان خورد  
 وز مشک تو بیش از این جگر نتوان خورد  
 گفتا: غم چشم و لب من نیز بخور  
 کآخر همه بادام و شکر نتوان خورد<sup>۲</sup>  
 نظام الدین احمد، در دوره کعباد اول منصب «طغرائی» یافت و در ۶۲۵ که  
 سلطان بعد از فتح ارزنجان قلمرو خود را میان فرزندان تقسیم کرد، این رباعی را  
 سرود:

چون رسم سکندری معین کردی	آیین شهنشهی مقنن کردی
خورشیدی را سنجق شاهی دادی	صبحی ز برای شام روشن کردی <sup>۳</sup>

### مجدالدین ابی بکر

ابن بی بی، در ذکر وفات کیکاوس اول در شوال ۶۱۷، از مشاورت ارکان دولت  
 بر انتخاب سلطان جدید (که بالاخره کعباد اول انتخاب شد)، نامی از مجدالدین  
 ابی بکر می برد و می گوید:

«صاحب مجدالدین ابی [بکر] که زبده فضلی جهان، و عمده  
 عقلای دوران بود. اگر وزرای ماضی را به عالم خاک عادت و رجعتی

۱- همانجا: ص ۱۲۶-۱۲۷.

۲- همانجا: ص ۲۰۲، مختصر تاریخ ابن بی بی: ص ۸۳.

۳- ابن بی بی: ص ۳۵۹، مختصر تاریخ ابن بی بی: ص ۱۵۱ (با پس و پیشی مصرعها).

میسرشدی، آصف از رسل بدیهه بصواب او در حجاب خجیل و اسف رفتی،  
 و صاحب کافی اسماعیل بر کف کفایتش تقبیل لازم شمردی. نظمی چون  
 لب و دندان دلبران مشکین عذار منظوم و آبدار، و نثری چون فراید جوزا  
 و مجرّه و نجوم ثریا و نثره، معدّد و مهذب و خوب، و خطی چون زلف  
 لعبتان قندهار مشکبار و مسلسل و منسوب... و از مشاهیر دوبیتیها که فرموده  
 است یکی این است:

در بندگیت که را رسد آزادی      یا با غم تو چه پای دارد شادی  
 برداشته شد، تا تو صنم بنهادی      آیین وفا، قاعده بیدادی<sup>۱</sup>  
 از اینکه ابن بی بی او را با نعت «صاحب» یاد می کند، و با آصف بن برخیا  
 وزیر سلیمان و صاحب بن عبّاد وزیر دیلمیان می سنجد، برمی آید که وزارت دولت  
 سلجوقی را داشته، و اینکه به «مشاهیر دوبیتیها»ی او اشاره می کند، دلیل کثرت و  
 شهرت رباعیهای اوست.

### شمس الدین حمزه طغرائی

ملك الكتاب شمس الدین حمزه بن مؤید طغرائی، از دبیران دستگاه عزالدین  
 کیکوس بود. این رباعی از اوست:  
 گل درج ز مردین گشاده ست امروز      زر بر طبق لعل نهاده ست امروز  
 و زانکه امارت ریاحین نگرفت      صد برگ چگونه عرض داده ست امروز<sup>۲</sup>

### شمس الدین محمد اصفهانی وزیر

شمس الدین محمد اصفهانی (مقتول در ۶۴۶) وزیر کیکوس دوم، مردی  
 دانشمند و شاعری توانا و حامی شاعران و ادیبان بود. برخی محققان متأخر شخصیت  
 و حوادث زندگی او را با شمس الدین جوینی صاحب دیوان در آمیخته اند.

۱- ابن بی بی: ص ۲۰۰-۲۰۱، مختصر آن: ص ۸۲-۸۳.

۲- ابن بی بی: ص ۲۰۲، مختصر آن: ص ۸۳.

این وزیر اصفهانی در روم «زن و فرزند و خویش و پیوند نداشت»<sup>۱</sup> و از برنامه دقیق زندگی روزانه او که در تاریخ ابن بی بی آمده برمی آید که او ساعاتی از روز را به معاشرت ادیبان و شاعران و خواندن و شنیدن شعر می گذرانید.<sup>۲</sup> از نوشته افلاکی برمی آید که او از مریدان و معاشران برهان محقق ترمذی معلم مولوی بوده است.<sup>۳</sup>

شمس الدین در آغاز کار در دستگاه کیکاوس اول سمت «اشراف مطبخ» را داشت. در آن سالها در سفری که سلطان از قیصریه به آقسرای می رفت وقتی از منزل «سنتلو» به ده «سوراخان» رسید. در بزم خود دستور داد هر کس يك رباعی بر بدیهه بسازد که متضمن نامهای آن دو محل باشد. شمس الدین این رباعی را ساخت:

بادام<sup>۴</sup> شبی با تو گلندام چنان      کز غایت لطف شرح کردن توان  
لب بر لب و رخ بر رخ و آنکه پس از آن      «سنتلو» را نهاده بر «سوراخان»<sup>۵</sup>

این بدیهه گویی مورد پسند سلطان قرار گرفت و سمت «منشی خاص» هم بدو داده شد. از آن پس روز به روز ترقی کرد تا به وزارت کیکاوس دوم [۶۴۴-۶۴۶] رسید. یکی از واعظان آن دوره، ملک الکلام جلال الدین ورکانی واعظ، قاضی امامیه يك قصیده ۱۷ بیتی در سالهای وزارت شمس الدین در مدح او سروده و به ضمیمه نامه ای با چند بار انگور (در غیر فصل آن میوه) در زمستان برای او فرستاده است که چند بیت آن را می آوریم:<sup>۶</sup>

زهی ز مشرب لطف تو خورده آب انگور

به تاب مهر تو پرورده آفتاب انگور

۱- مختصر ابن بی بی: ۲۵۶.

۲- ابن بی بی: ص ۵۷۰-۵۷۴.

۳- فروزانفر، مقدمه معارف برهان محقق صفحه ز بد نقل از مناقب العارفين ص ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۷۱، ۷۲، ۶۸، ۶۹.

۴- بادام: بادام (ضمیر مفعولی).

۵- ابن بی بی: ص ۲۰۲، مختصر آن ص ۸۳-۸۴.

۶- این قصیده در ابن بی بی ص ۵۷۴-۵۷۵ آمده، و نسخه صحیح تر آن در مجموعه منشآت از قرن هفتم در مجموعه کتابهای مرحوم حسین نخجوانی در کتابخانه ملی تبریز (ص ۱۲۱-۱۲۲ فهرست) ضبط است.

به خوشه‌چینی لفظ خوش تو چون زنبور  
 شفای خلق نهان کرده در لعاب انگور  
 سؤال بیمزه غوره ترشرو را  
 چو لفظ خوب تو، شیرین دهد جواب انگور  
 به رغم سرکه زاهد که خانقه‌دار است  
 به دوستگانی رویت خورد شراب انگور  
 ز روی تقوی اگر بانگ بر زمانه زنی  
 به عمر خود نکند قصد کار آب انگور  
 اگر چه دید ز دوری حضرتت بردار  
 چو دشمنان تو در حلق خود طناب انگور  
 ولی کنون چو برست از شکسته خواهد دید  
 به انبساط بساط تو فتح باب انگور  
 تو آفتاب سپهر وزارتی و ندید  
 به جز به سایه تو التجا صواب انگور  
 به التماس وصال شکسته وار آمد  
 به تاب آتش هجر تو دل کباب انگور  
 اگر تو رنجه کنی پنجه را به پرسش او  
 بدان بهانه که می‌پرورد سحاب انگور  
 فرو گشاید و در پای دست افشانند  
 ز گوش خوشه خود لؤلؤ خوشاب انگور  
 غلط شدم چه سخن گفتم این چه بی ادبی است  
 به آفتاب کجا یابد اقتراب انگور؟  
 به بند گیت کمر بندد، ار تواند دید  
 گشوده پیش نقیب درت نقاب انگور  
 و گر به حضرت چرخ آستانت ره یابد  
 به سعی حاجب لطف تو بی حجاب انگور



بسا که هدیه فرستد به رسم خدمت تو

بر آسمان ز دعا های مستجاب انگور

خواجه جلال‌الدین ورکانی، از مردم جوشقان کاشان و شاعری بزرگ بوده است. اما چون دور از ایران زیسته، در تذکره‌های فارسی نامی از او نیست. تنها همشهری اش تقی‌الدین کاشی در مجموعه عظیم خلاصه‌الاشعار که بر گزیده بسیاری از دیوانهای گمشده را از نابودی رها نیده، تعدادی از قصیده‌ها و قطعه‌ها و رباعیهای او را در جلد دوم از رکن اول مجموعه خود گنج‌انیده و نسخه آن بخش به خط خود او در کتابخانه فخرالدین نصیری امینی باقی است.

شمس‌الدین محمد اصفهانی در جواب قصیده و تشکر از چند بار انگور که واعظ ورکانی فرستاده بود ضمن يك نامه ادیبانه این قصیده را فرستاد:

کشید رایت دولت بدین دیار انگور

فکند سایه رحمت همای وار انگور

نمود طلعت زیبا چو خوشه پروین

به طالعی که کند زهره اختیار انگور

بدان امید که لطف فرستدش به رهی

سپید کرد دو دیده در انتظار انگور

ز سر شراب شبانه نرفته صبحدمی

که سرکه‌وار صلاح داد در خمار انگور

طلاق دختر رز در زمان بداد رهی

چو کرد قصد بدین خطه خواستار انگور

گرفت دست به پیمان و عقد و عهد ببست

گشود چهره زیبا چو صد نگار انگور

ز رنج راه بپرسیدمش، شکایتها

ز دهر کرد و، ز تو شکر بیشمار انگور

چه در حمایت تو زین دوورطه یافت نجات  
 نهیب دار و لگدکوب، جانسپار انگور  
 خلاص داروی تو دید، از آن نمود تمام  
 بهروز عرض ز قلب محکک عیار انگور  
 بهجز ز دست تو کان مطلق است، کی یارد  
 دلاوری که فرود آورد ز دار انگور  
 از آن جهت که چو حلاج رفت بر سر دار  
 سر آمدست درین عهد [و] پایدار انگور  
 به موسمی که فسردهست خون دی در تن  
 که آورد بهجز از لطف تو به بار انگور؟  
 نگر که چشمه الفاظ توست مشرب او  
 که آمدهست چنین عذب و آبدار انگور  
 رضیع طبع تو گر نیست جمله تن بستان  
 چرا شدهست چو طفلان شیرخوار انگور؟  
 میان زهد و رهی صوفیانه گردی بود  
 به لطف سعی تو برداشت آن غبار انگور  
 در محیط سراسر رقابت و حسد و توطئه روم، مخصوصاً در آشفتگی اوضاع  
 ناشی از شکست سلجوقیان از لشکر مغول در کوسه داغ، و اختلاف خانوادگی میان  
 شاهزادگان سلجوقی، این وزیر هم مثل بسیاری از رجال و دیوانیان آن دیار سرانجام  
 غم انگیزی داشت. در پایان سالهای عزت و قدرت و احترام به زندان افتاد و بعد از  
 زجر و شکنجه فراوان کشته شد. این قصیده را که گویای آشنایی او با علم نجوم  
 است در بازپسین روزهای زندگی ساخته است:  
 چون مهر ز یکک نیمه خرد چنگ گذر کرد  
 جرمش سوی بهرام به تر بیع نظر کرد

بار و بنهٔ ثور بر شیر فرستاد  
 وانگه سوی کیوان ز در کینه سفر کرد  
 بهرام گرفتار کره گشت به کژدم  
 وین واقعه را ماه بر افلاک سمیر کرد  
 برجیس به تندی نظر افکند به نادید  
 بر آتش سوزنده چون تیر گذر کرد  
 زان خیره نظر از سرم اقبال برون شد  
 زین تیره سفر در سرم ادبار اثر کرد  
 در خاطر من هیچ نیامد که ز گردون  
 سیاره از این گونه توانند خطر کرد  
 لکن چو قضا آمد و برگشت سعادت  
 آن را نتوان دفع به شمشیر و سپر کرد  
 هر تیر که از قبضهٔ تقدیر برون شد  
 کی شاید از آن تیر به تدبیر حذر کرد  
 انصاف فلک بین که درین مدت نزدیک  
 چه شور برانگیخت ز بیداد و چه شر کرد  
 اسباب مرا داد به تاراج و دلم را  
 سد رمق از قوت، حواله به جگر کرد  
 بگشاد به صنعت ز دو چشمم رگ یا قوت  
 وین تختهٔ رخسارهٔ من کورهٔ زر کرد  
 در پای من از حاصل که کرد دو خلخال  
 وز باقی من در بدن کوه کمر کرد  
 هان ای دل سرگشته، چه نالی تو ز گردون  
 تا چند زنی طعنه که این شمس و قمر کرد  
 این غفلت تو بود و بدیهای فراوان  
 کز حد چو بگذشت گنه در تو اثر کرد

گردون چه کند کیست ستاره چه بود مهر؟  
 فرمان خدا بود، حواله به قدر کرد  
 چون چرخ ز آسیب بلا چرخ دگر کرد  
 صد تیر عنا بر جگر اهل هنر کرد<sup>۱</sup>  
 این قصیده در هفت اقلیم امین احمد رازی اشتهاً به نام شمس الدین جوینی  
 درج شده است.

### تاج‌الدین خلایطی

از تاج‌الدین خلایطی (که ظاهراً در قرن ششم و نیمه اول قرن هفتم می‌زیسته)  
 این سه رباعی در نزهة المجالس آمده:  
 قانون دلم به عشقت از ساز برفت      صبری که چونای بود دمساز، برفت  
 ننگی که چودف بی سرو پا بود نمازد      نامی که چو چنگ بدسر افراز، برفت  
 مشکین رسن زلف تو روز افزون است      بر آتش رخسار قرارش چون است؟  
 آویخته از جام لب می نوشد      دیوانگی ای نگار روز افزون است!  
 مه پیش نهاده کاین رخ فرخم است      شکر به لب آورده که این پاسخم است  
 خون من مستمند بر بیدادی      مالیده به روی تر که رنگ رخم است

### کمال کامیار

امیر کمال‌الدین کامیار (متول در ۶۳۶) از بزرگان دولت کیقباد سلجوقی واز

۱- به نوشته مرحوم قزوینی در مجموعه منشآت مورخ ۶۸۴ به شماره ۱۳۵۲ فارسی کتا بخانه ملی پاریس دو نامه و يك قصیده از صاحب شمس‌الدین اصفهانی ( از ورق ۱۷۴ تا ورق ۱۷۸) موجود است (مقدمة التوسل الی الترسل چاپ بهمنیار صفحه کب). ظاهراً قصیده انگور است که ما آن را از ابن بی بی نقل کردیم. در مجموعه‌ها و جنگهای خطی از جمله در انیس‌الخلوه مطبوی (نسخة ایاصوفیه برگ ۲۱۷ ب) نیز اشعاری از او آمده است.

شاگردان سهروردی مقتول (شیخ اشراق) بود. در تاریخ ابن بی‌بی، مقامات علمی و شرح کارهای نظامی و سیاسی او بتفصیل آمده<sup>۱</sup>، و در نزهة المجالس دوربای فارسی از او هست. از جمله این رباعی:

دل کیست که جفت اندهانش داری	یا تن که به هجر ناتوانش داری
جان حلقه صفت از کمرت خالی نیست	مپسند که در بند میانش داری

۱- نزهة المجالس ص ۹۳، ابن بی‌بی: ص ۴۷۹-۴۸۶.

## شعر و ادب فارسی در دوره ایلخانان

از نیمه‌های قرن هفتم، ایلخانان مغول ایران بر آسیای صغیر تسلط یافتند و آن دیار به صورت یکی از استانهای متصرفی آنان در آمد و بتدریج وضع اجتماعی و فرهنگی آن سامان تحولی تازه یافت. از آن پس به جای قونیه، سیواس و قیصریه مرکز اداری امور آسیای صغیر گردید.

عظمت و استقلال سلجوقیان روم، و جلال و شکوه دربار آنان با مرگ کیتباد اول [ ۶۱۶ - ۶۳۴ ] به سر رسیده بود. پیش از این گفتیم که تا وقتی او زنده بود، مغولها جرأت حمله به روم را نداشتند و در اواخر دوره او با برقراری خراجی او را به سلطنت روم شناختند.

بعد از مرگ کیتباد، مغولها از ضعف پسرش کیخسرو دوم استفاده کردند و دست اندازی به روم را از سر گرفتند، سرانجام در ۶۴۰ در نبرد کوسه داغ ( از نواحی ارزنجان) بایجو سردار مغول سپاه سلجوقی را شکست داد و سپس شهرهای مهم از جمله سیواس و قیصریه و توقات را گرفت. کیخسرو ناچار صلح کرد و پذیرفت که سالیانه خراجی به ایلخانان بپردازد و دست نشانده آنها باشد. از این تاریخ بود که مقدمات انقراض سلجوقیان فراهم آمد.

از آن به بعد، سلجوقیان تنها نامی از سلطنت داشتند و در واقع والی روم بودند. آنها به فرمان ایلخانان ایران یا بامشورت رجال و سرداران بر گزیده می شدند.

کارها به دست وزیران ایرانی بود که بیشتر مجری اوامر ایلخانان بودند. از جمله شمس‌الدین محمد اصفهانی که شرح حال و نمونه اشعارش را آوردیم، و پروانه دیلمی که درباره اوسخن خواهیم گفت.

آخرین فرد این خاندان، کیقباد دوم که در ۹۶۶م سلطنت یافت دعوی استقلال نمود. غازان سپاهی فرستاد و او را دستگیر کرد و به فرمانروایی سلجوقیان پایان داد (سال ۷۰۰).

در این دوره با ویرانگریهای مغول، ایران دیگر جای ماندن و زیستن نبود. پیوستن آسیای صغیر به امپراطوری ایلخانان و بودن گروه‌هایی از ایرانیان در شهرهای آن دیار سبب شد که دیگر ایرانی در آنجا از نظر زبان و فرهنگ احساس غربت نمی‌کرد. این بود که رغبت مسافرت به روم افزونی گرفت.

در میان مهاجران دسته‌هایی از صوفیان بودند که سیر و سفر سنت آنان بود. عده‌ای چون حاجی بکتاش خراسانی معروف به ولی (در گذشته ۷۳۸) و از شاعران صوفی چون عراقی و سیف فرغانی را می‌شناسیم که بعد از سفرهای زیاد سرانجام در آن سرزمین رحل اقامت افکنده بودند.

طریقه‌های گونه‌گون صوفیان، هر یک خانقاهها و پیران خود را داشتند. قلندران (پلاس پوشان، جولقیان) با ظاهر و باطن عجیب خود با اینکه در معرض انکار فقیهان بودند، گروه گروه از شهری به شهری در سیر و گشت بودند. کثرت جوانمردان که یکدیگر را اخی (= برادر من) خطاب می‌کردند بیش از هر طریقت دیگری بود. اندکی بعد ابن بطوطه در نیمه اول قرن هشتم از نواحی شرقی آسیای صغیر دیدن کرده، و در هر شهر و روستایی خانقاههای آنان را دیده‌است.

### پروانه روم

همانطور که در دوره قدرت سلجوقیان، کیقباد اول دارای شخصیت ممتازی بود، در نیمه دوم قرن هفتم در دوره ضعف آن خاندان و چیرگی ایلخانان، شخصیت یک ایرانی به نام پروانه دیلمی تابناکی خاصی داشت.

پدر پروانه، مذهب‌الدین علی دیلمی وزیر کیخسرو دوم سلجوقی و هم‌بود

که بعد از شکست کیخسرو در ۶۴۰، فرمانده مغولان را قانع کرد که سلطنت خاندان سلجوقی در روم باقی بماند.<sup>۱</sup>

سلیمان پسر آن وزیر به مقامات مهم حکومتی رسید و در ۶۵۴ عنوان پروانه (تقریباً برابر صدراعظم) یافت. پیش از او کسان دیگری نیز سمت پروانه داشتند اما در مورد معین الدین دیلمی این عنوان به صورت نام خاص درآمد.<sup>۲</sup> در دوره سه پسر کیخسرو، آنها سلطنت اسمی داشتند و زمام امور با حمایت ایلخانان مغول به دست پروانه بود. او خورشاوندی سببی با سلجوقیان نیز داشت. خود، دختر کیخسرو دوم را به همسری اختیار کرده بود، و یکی از دخترانش همسر رکن الدین مسعود دوم بود. (بعد از مرگ او، بازماندگانش به نام «پروانه زادگان» در سینوپ از شهرهای کرانه دریای سیاه حکومت داشتند).

قدرت پروانه تا به حدی بود که وقتی در ۶۶۳ خبر یافت که رکن الدین مسعود نیت قتل او را دارد، دستور داد سلطان را دستگیر و در آقسرائ خفه کردند و پسر دوساله اش غیاث الدین کیخسرو سوم را پادشاه اعلام کرد.

در بهار ۶۷۶ ملک ظاهر بیبرس پادشاه شام به روم لشکر کشید و در البستان سپاه مغول را شکست داد و گروه کثیری از مغولها را کشت و در قیصریه بر تخت نشست و اندکی بعد به شام بازگشت. اباقا ایلخان مغول برای سر کوبی قطعی دشمنان و گرفتن انتقام مغولان خود بشتاب با سپاهی به روم رفت.

مرحوم عباس اقبال می نویسد:

« ایلخان سفاک به انتقام شکست ابلستین عساکر خود را بین قیساریه و ارزن الروم متفرق کرد و امر به قتل عام مسلمین آن بلاد داد. و ایشان در عرض يك هفته به قولی ۲۰۰/۰۰۰ و به قولی ۵۰۰/۰۰۰ از مردم بیگناه آن نواحی را کشتند و بسیاری از بلاد را ویران و امرا و رجال و قضات و علما را مقتول کردند...»

بالاخره اباقا یکی از امرای خود را مأمور قتل پروانه و سی و شش

۱- ابن بی بی، الاوامر العالیه: ص ۲۴۳.

۲- آقسرائی. مسامرة الاخبار: ص ۴۶.



نفر از کسان او کرد. و امیر مزبور همه را کشت و مغول جسد پروانه را قطعه قطعه کردند و دردیگک پختند و برای تسکین غضب و کینه جوینی هر کدام قطعه‌ای از آن را خوردند. از آن جمله اباقا نیز پاره‌ای از آن را با غذا تناول کرد<sup>۱</sup>.

جامع دیوان عراقی در مقدمه آن می‌نویسد:

« [ بعد از قتل پروانه ] حکم یرلیغ چنان شد که صاحب عادل خواجه شمس‌الدین صاحب دیوان جوینی، ولایت روم باز بیند، و ضبط اموال امیر معین‌الدین کند... مولانا همام‌الدین... در صحبت خواجه بودند<sup>۲</sup>. جوینی در ۶۷۶ از طرف اباقا با لشکری به روم رفت<sup>۳</sup>. و بعد از سرکوبی محمد قرمان (با کمک نیروهای سلجوقی) و مطیع کردن امرای ترک و گرفتن خراج عقب افتاده از سلجوقیان، برادرش شرف‌الدین هارون را نایب خود گذاشت و به ایران بازگشت<sup>۴</sup>.

پروانه، مظهر هوش و تدبیر و قدرت بود و از اهل علم و ادب و هنر حمایت می‌کرد<sup>۵</sup>. شخصیت بارز او در نامه‌های مولوی پدیدار است. او از دوستان مولوی بود و به نوشته افلاکی مجالس سماع برای مولوی ترتیب می‌داد. مولوی

۱- عباس اقبال، تاریخ مغول، چاپ دوم ۱۳۴۱ ص ۲۱۴.

۲- مقدمه دیوان عراقی، چاپ سعید نفیسی، ص ۱۴.

۳- فؤاد کوپرولو، در دایرة المعارف اسلام چاپ استانبول در مقاله جوینی، رفتن او را به روم ۶۶۷ هجری برابر ۱۲۶۸ میلادی نوشته که مسلماً اشتباه است.

۴- ابن بی‌بی: ص ۷۰۱-۷۲۳، مختصر تاریخ ابن بی‌بی ص ۳۲۹-۳۳۲.

۵- احمد آتش در مقاله معروف خود (ص ۱۱۲) حدس زده است که معینی در نام ابوالفضائل محمد بن حسین معینی مؤلف بصائر، نسبت است به معین‌الدین سلیمان پروانه. این حدس اساسی ندارد و نسخه مورخ ۶۵۳ ولی‌الدین (مورد مراجعه او) همان کتابی است که نسخه مورخ ۶۰۳ سالار جنگ و نسخه مورخ ۶۱۰ آستان قدس رامی شناختیم. و آن دو نسخه و نسخه ولی‌الدین نیمه اول کتاب تا حرف ش است. رکن: دانش پژوه، میکروفیلرها، ج ۱ ص ۷۸۴. فرهنگ قرآنی ۲۹ بابی البصائر فی الوجوه والنظائر که مرحوم آتش تألیف آن را در ۶۵ حدس زده، در ۵۵۲ تألیف شده است. دکتر یحیی مهدوی، مجله دانشکده ادبیات سال ۱۳ ش ۴ ص ۱۶۹.

فیه مافیہ رابه نام او هدیه کرده است.

بامرگ پروانه (اول ربیع الاول ۶۷۶/۲ اوت ۱۲۷۷) آسیای صغیر تحت سلطه کامل مغولها قرار گرفت. نویسندگان آن عصر، این حادثه را آغاز روزگار ویرانی آسیای صغیر و تیره روزی ساکنان آن دیار شمرده اند.<sup>۱</sup> سوزوگدازی که در دیوان سیف فرغانی درباره وضع روم می خوانیم مربوط به همین سالهاست. مؤلف روضة الکتاب قصیده مؤثری در باره سپری شدن ایام قدرت پروانه و سایر امرای روم در ۶۷۶ دارد که آن را در اینجا می آوریم:<sup>۲</sup>

پرسیدم از زمانه که این سروران روم  
گویی کجا شدند و چه دیدند از جهان؟  
من پارشان به غایت شهرت گذاشتم  
و امروز نیست زیشان نه نام و نه نشان  
پروانه معظم گویی کجا شده است  
کو آنهمه بزرگی و آن حشمت و توان؟  
کو آن سوار گشتن و آن اسب تاختن  
وان سروران به طوع پس و پیش اودوان؟  
کو آنهمه امارت و آن حکم و آن وقار  
کو آنهمه خزاین و آن گنج بیکران؟  
کو هیبتش که روم چنان گشته بود از او  
کز گوشت میش گرگ فرو بسته بددهان؟  
کو آن سپه کشیدن و آیین وبرگ و ساز  
کو آنهمه فصاحت و آن لفظ و آن زبان؟  
میران که صف زدندی بر درگهش پگاه  
یک کس پدید نیست از ایشان در این زمان

۱- ابن بی بی: ص ۶۸۴. روضة الکتاب، چاپ علی سویم، آنکارا ص ۲۳۳. مسامرة الاخبار آقسرائی: ص ۱۱۶.

۲- روضة الکتاب: ص ۲۳۳-۲۳۷

هرجا که مفسدى و حرامى و دزد بود  
از بیم تیغ او همه بودند ناتوان  
رومى که پر خوارج و آشوب و فتنه بود  
گشت از نهیب تیغش چون روضه جنان  
و امروز بازین چو وجودش پدید نیست  
چون دوزخى است پر شده از مار و کژدمان  
وان نایب<sup>۱</sup> یگانه که میر گزیده بود  
گویى چگونه گشته ست از دیده ها نهان؟  
کو آنهمه رزانت و آن حکم و آن ثبات  
کو آنهمه بزرگى و آن جمله خان و مان؟  
وان مالها که جمع همى کرد سالها  
وان حلقه غلامان و آیین و خاندان؟  
بیچاره خواجه یونس<sup>۲</sup> گویى کجا شده ست  
آن سرور یگانه و آن میر نوجوان؟  
کو آنهمه تکبر و شاهى و عز و ناز  
وان حکم در سواحل هم چون قضا روان؟  
مسکین بهاء دین<sup>۳</sup> که جوانى گزیده بود  
چون از میان کار برون رفت ناگهان؟  
کو آنهمه فصاحت و آن خط و آن سخن  
کو آنهمه کفایت و آن جاه و آن مکان؟  
آن طبل و بوق و کوس و علمها کجا شدند  
وان ازدها نگاشته بر روی پر نیان؟

۱- امین الدین میکائیل نایب السلطنه؛ او از غلامان رومی نژاد سعدالدین ابوبکر مستوفی

اردبیلی بود. زک: ابن بی بی ص ۶۹۳-۶۹۵.

۲- ملک السواحل خواجه یونس.

۳- ملک السواحل امیر بهاء الدین محمد.

دو پور صاحب<sup>۱</sup> از چه سبب روکشیده‌اند  
 کز هر دو نام نیست درین دهر جان ستان؟  
 آن رزم و بزم کو و غلامان همچو ماه  
 آن جامه‌های فاخر و آن گنج شایگان؟  
 وان تاج گیو<sup>۲</sup> نیز که چون شیرش رزه بود  
 آواز او بریده شد از جمع دوستان  
 کو آن سپه کشیدن و آن سبلیت و بروت  
 وان یوزوباز وطنه وان گرز و آن سنان؟  
 ابن الخطیر کو شرف‌الدین<sup>۳</sup> که رفعتش  
 بگذشته بود و بر شده تا فرق فرقدان؟  
 جایی رسیده بود که از غایت علو  
 پنداشت زیر رتبت او رفت آسمان  
 بگلربگک زمانه و صاحبقران روم  
 میران به پیش حضرت او همچو کودکان  
 وانگه برادرش که ضیاءالدین<sup>۴</sup> بدش لقب  
 آن شیر با شهامت و آن میر کاردان  
 گفتمی که جمله مست شراب اجل شدند  
 وز مجلس حیات برفتند برکران  
 یکچندشان مراد جهان در کنار بود  
 و آخر به زور رخت بیستند از جهان

۱- دو فرزند صاحب فخرالدین علی وزیر سلجوقیان روم به نامهای تاج‌الدین حسین و نصرت‌الدین حسن.

۲- تاج‌الدین گیو از دانشمندیان که به وسیله ضیاء‌الدین محمود بن خطیر کشته شد.

۳- شرف‌الدین مسعود بن خطیر.

۴- ضیاء‌الدین محمود بن خطیر.

چونین نهاده‌اند اساس جهانیان  
 در دهر هیچ کس نتوان یافت جاودان  
 بودند پیش از ایشان میران کامگار  
 شاهان با تکبر و با لشکری گران  
 روی زمین گرفته و فرمانروا شده  
 بر مالدار و مفلس و بر پیر و بر جوان  
 لیکن چورخت مرگ برایشان گشاده شد  
 جمله نگون شدند از آن تخت خسروان  
 با تیر مرگ هیچ سپر دستگیر نیست  
 با تیغ مرگ جوشن و خفتان کند زیان

#### ستیز رومیان با خراسانیان

در يك جامعه متشکل از اقوام مختلف با فرهنگهای گونه‌گون وجود رقابتها و دلتنگیها و ناخشنودیها طبیعی است. گفته‌ایم که در آن‌قرنها در آسیای صغیر گروههای مختلفی می‌زیستند و هر جماعتی فرهنگ خاص خود را داشتند. رومیان اکثریت ساکنان بومی، اتباع سابق روم شرقی خود را صاحبان اصلی سرزمین می‌شمردند. ارمنیان از قرنهای پیش در نواحی شرقی سکونت داشتند. ایرانیان بارها دسته‌دسته از مقابل موجهای پی‌در پی ظلم و کشتار بیگانه به آن سرزمین رفته بودند و کارهای مهم دیوانی را به دست گرفته بودند. قبایل مختلف ترك هم مثل ایرانیان مهاجران نورسیده بودند که زندگی چادر نشینی داشتند. در این جماعات گونه‌گون هر کس در خانه و خانواده به زبان مادری سخن می‌گفت، جز اینکه زبان دیوانی و وسیله تفاهم عمومی زبان فارسی بود.

يك بار هم لشکریان جلال‌الدین خوارزمشاه در فرار از مقابل تاتار به آسیای صغیر رفته بودند. کیتباد اول آنان را در ارزنجان و ارزروم سکنی داد. در حوادث بعدی پای این گروهها به نام «خوارزمیه» در نواحی دیگر روم هم در میان است.

و نیز در کشمکشهای داخلی سخن از تاجیکها (= غیرترکها) می‌رود که شاید همینها یا سایر ایرانیان مهاجر باشند.

در دوره قدرت سلجوقیان که عزل و نصبها به اراده سلطان بسته بود، اگر چه رقابتها و توطئه‌ها و دسته‌بندیها بارها موجب نابودی وزیری یا امیری یا گروهی از دیوانیان می‌گردید، اما این حوادث فقط در سرنوشت افراد طبقه بالا اثر داشت و تمرکز نسبی حکومت مانع از آن بود که در توده‌های مردم اثر بگذارد و به صورت عناد و ستیز قومی درآید.

بعد از اواسط قرن هفتم که قدرت سلطنت ضعیف شد، کوشش وزیران و سرداران بر این بود که با یافتن هوادارانی از توده‌های مردم پایه‌های قدرت خود را محکم‌تر کنند و از این راه موانع موجود در راه خود را از میان بردارند. و چنین بود که پروانه دیلمی موجبات قتل پادشاه سلجوقی را فراهم کرد و پسر دوساله او را بر جایش نشاند.

این را گفته‌ایم که در دیار روم زبان رسمی فارسی بود، و شرط رسیدن به مقامات عالی دیوانی تسلط بر این زبان بود. پیش از این پادشاهان سلجوقی شاعران و دانشمندان ایرانی را به روم فرامی‌خواندند و کارهای مهم دیوانی را به آنان می‌سپردند. اما این نکته را هم باید گفت که اگر در آغاز کار زبان و فرهنگ ایرانی اختصاص به ایرانیان داشت به تدریج زبان فارسی به عنوان زبان رسمی دیوانی جای خود را بیشتر باز می‌کرد. تا در قرن هفتم کار به جایی رسیده بود که عده‌ای از ترکان مثل خود پادشاهان سلجوقی، و نیز گروهی از رومیان بومی مسلمان شده، فرهنگ ایرانی یافته بودند و شعر فارسی می‌گفتند و کتاب فارسی می‌نوشتند.

در باره يك نمونه از این رومیان ابن بی‌بی در تاریخ خود شرحی دارد:

«... امیر شمس‌الدین خاص اغز اگر چه غلام رومی نژاد بود و لکن به فضل وافر و عبارت محبوب و خط خوب و بلاغت کامل و صنعت دبیری نظیر خود نداشت... زایران و شاعران و علما و مذکران در عهد او بر سر گنج شایگان و نعمت رایگان بودند. لطف طبع بر ذات کریمش مستولی و جزالت الفاظ و عذوبت بیان خاطر و قاد او را منقاد. رساله‌ای

در مناظره چنگک و شراب انشا کرده است...»<sup>۱</sup>.

چنین می‌نماید که باگذشت زمان سه دسته دیوانیان و دانشمندان فارسی‌نویس به وجود آمده بودند: یکی آنهایی که تازه از ایران رسیده بودند و به یکی از شهرهای ایران نسبت داشتند. دوم آنهایی که یکی دو نسل پیش، پدران شان به روم رسیده و در یکی از شهرها ساکن شده بودند و فرزندان آنها (مثل خاندان مولوی) فرهنگ ایرانی خانوادگی خود را حفظ کرده بودند و اینک منسوب به یکی از شهرهای روم بودند. سوم بومیانی که مسلمان شده و زبان فارسی را آموخته بودند. سیف فرغانی که خود از تازه رسیدگان بود، در قصیده‌ای که ظاهراً خطاب به پادشاه سلجوقی است تعبیر «رومیان» را به معنی اعم درباره کلیه ساکنان روم به کار برده است:

خسروا خلق در ضمان تو اند	طالب سایه امان تو اند
ظلمها می‌رود بر اهل زمان	زین عوانان که در ضمان تو اند
هیچ کس را نماند آسایش	تا چنین ناکسان کسان تو اند
رومیان همچو گوسفند از گرگ	همه در زحمت از سگان تو اند...

از قصیده‌ای که از گوینده‌ای به نام مهنذب قیصریه‌ای در دست داریم برمی‌آید که در هر صورت میان تازه آمدگان از يك طرف، و بومیان و بومی‌شدگان از طرف دیگر ستیز و رقابتی در میان بوده است. این قصیده ۴۳ بیتی در مجموعه منشآت ضبط است که در اواخر قرن هفتم در آقسرائی ترتیب یافته است.<sup>۲</sup>

مهنذب قیصریه‌ای در نکوهش خراسانیان می‌گوید که همه «پارسی شکل تر کمان آسا» هستند و «خون مشتی ضعیف رومی» را مثل حلوا می‌خورند و لاف و گزاف شان این است که در دیار خود مال و جاه داشته‌ایم. از این قصیده چنین برمی‌آید که ایرانیان به عنوان صاحبان فرهنگ برتر موقعیت ممتازی داشته‌اند و

۱- ابن بی‌بی: ص ۵۵۵-۶. مختصر تاریخ ابن بی‌بی: ص ۲۵۵.

۲- مجموعه منشآت خطی از قرن هفتم که متعلق به مرحوم حاج حسین آقا نخجوانی بوده، و اینک باید در کتابخانه ملی تبریز موجود باشد. عکسی از آن در اختیار من است. این قصیده از صفحه ۲۴۶ مجموعه نقل شده است.

رومیان نومسلمان این را بر نمی‌تافتند.

قصیده مهذب قیصریه‌ای از نظر شعری نظمی زیر متوسط است و تعبیرات محاورات عامه چون: بغراخانی، چغندروا، گزر، شلم (شلغم) و دشنامها، نشان می‌دهد که گوینده از عوام مردم بوده ولی چون آینه‌ای از بگوه‌گوه‌ها، و وضع اجتماعی آن روزگار است، و درج آن در يك مجموعه معتبر می‌رساند که زبان حال بسیاری از ساکنان غیر ایرانی دیار روم بوده، ابیاتی از آن را می‌آوریم:

ای خراسانیان بی سرو پا	چند باشد بلا و جور شما؟
نه شما را حیا بود نه کرم	نه شما را وفا بود، نه صفا
خون مشتی ضعیف رومی را	به غرض می‌خورید چون حلوا
وه که برگشته باد آن برو بوم	آه بر کنده باد آن مأوا
هر که آنجاست کور و مار و ضعیف	چون بدینجا رسید شد از درها
وانکه گوید که میر میرانم	هست حمال یا بود سقا
و آنکه گوید که شاه ایرانم	در هری گلخنی بود یا گدا
لغتی بس بزرگتان باشد	گزر الملك الغ بیتکچی آغا
روز جشن بزرگتان سره آش	بغراخانی است یا چغندروا
گر زیاده خوریت یا اندک	هیچ کس را نمی‌زنید صلا
همه لافی، که در دیار خودیم	این یکی والی، آن دگر والا
مال و میراث مانده پدران	هست ما را به کیل و گردونها
همه آنجا ودیعت است و معد	نزد مرد امین و پا برجا
لیک ما بره‌وای شهوت و لوت	آمدیم از مقام خود اینجا
همه بیگ‌اند یا که خر بنده	یا حواله به پیر یا بر با
... خر در کف و فشانده بروت	که منم چاوش در دارا
باز از ده نه از شما باشد	رافضی یا مباحی یا ترسا
همه جلاد رنگ ملحد و ش	همه خونخوار ظالم بد را
نه به ده می‌دهید هجده به بیست	دستگاه شما بود زینجا

۱- بغراخانی: نوعی آش که مخترع آن بغراخان پادشاه خوارزم بوده (رشیدی).



احمدو نام یوسف بدرو  
 اردشیران ابن محمودان  
 همه تان را لقب سپهسالار  
 خنجر اندر میان چماق به دست  
 «زن جلب اقچه زیر و زر فاده  
 خود یکی بر صلاح ناید نیز  
 از میانه دو نیم باید کرد  
 وانگهی باچنین خصایل خوب  
 یا گزر شاه یا شلمشاه است  
 بر سر باده نیز لاف زنان  
 با لب کژ حکایت بسته  
 ور مصافی شود ز نا گاهی  
 ای مذهب مگو توهمچو سگان  
 که ز طوسی سگک مجوسی به

همه بدگوی و نحس بدسیما  
 قلتبانان . . . غرها  
 سیلت آراسته مترده قفا  
 از پی اقچه‌ای دو سه، پویا  
 ورنه آویزم از دولنگک تورا»  
 از وضع و شریف تان اصلا  
 همه تان را به شرع و استفنا  
 نامتان از شهی نشد تنها  
 یا بریداد یا برو دادا  
 در سگی خانه یا به قحبه سرا  
 پارسی شکل و ترکمان آسا  
 همه تان را کنند دو ترک هبا  
 شعر مردار می کنی بخدا  
 این سخن را صواب دان نه خطا

تصور می کنم مراد گوینده از خراسانیان کسانی هستند که در آن روزها تازه از شرق ایران به روم رفته بوده اند. برعکس، وضع ایرانیانی که از یکی دو قرن پیش مهاجرت کرده و در آن سرزمین ریشه انداخته و با مردم بومی جوشیده بوده اند، و شاید خود مذهب قیصریه‌ای نیز از میان چنان خانواده‌هایی برخاسته بود، خارج از اوصاف مورد نکوهش شاعر است.

مؤید این حدس عبارتی است که آقسرایبی از قول پروانه دیلمی آورده است. وقتی که پروانه مورد خشم اباقا قرار گرفته و به اردوی او احضار شده بود، چون از ارزنجان گذر می کرد عده‌ای او را دعا می کردند و دل‌داری می دادند. پروانه گفت: «... بعد از این خراسانیان در این ملک خواهند در آمدن. به وجود خراسانی ما را این زندگانی چه فایده دهد؟». مراد پروانه از خراسانیان مأموران ایلخانان مغول بودند که در آن سالها از ایران به روم فرستاده می شدند.

از طرف دیگر امروز هم در ترکیه تعبیری هست که سابقاً در آرامگاه مولوی بر مزاری نمادین نقش بسته بوده<sup>۱</sup> و در فارسی آن را «خراسانیان»، «اهل خراسان»، «رجال خراسان»، «واصلان خراسان» ترجمه کرده‌اند. اگر استنباطی که از خراسانیان در قصیده مذهب قیصریه‌ای کردیم صحیح باشد، آن تعبیر ترکی را هم باید «عارفان ایران» ترجمه کرد.

آخرین نکته درباره این نکوهش نامه این حدس است که کینه‌ها بیشتر متوجه آن گروه از ایرانیان بوده که در سیل و طوفان مغول، هست و نیست خود را بر باد داده و جان خود را برداشته به‌روم پناه برده بودند، و زبان حال‌شان مثل نجم دایه رازی این بود که: «به‌چنین واقعه‌هایل و مصیبت عام... از وطن به‌غربت افتاده است، و از مسرت به‌کربت، و از کثرت به‌قلت، و از جمعیت به‌تفرقت...، و از مذلت به ذلت»<sup>۲</sup>.

به‌هر حال نکوهش نامه مذهب قیصریه‌ای نمونه‌ای از احساسات رومی‌تباران یا رومی‌شدگان است. اما این خشم و ناخشنودی از موقع برتر ایرانیان و رسمیت زبان آنان انحصار به‌رومیان نداشت. شاید همه ساکنان درس‌نخوانده فارسی‌نیاموخته آن دیار از جمله ترکمنان کوچ‌نشین چنین احساسی داشتند.

### قیام ترکمنها و نخستین توجه به زبان ترکی

با چیرگی ایلخانان و ضعف خاندان سلجوقی، امن و آسایش از دیار روم رخت بر بست و شورشها و آشوبهایی در هر گوشه و کنار برخاست. از آن جمله محمد قرامان که از ترکمنها بود و به‌راهنی روزگار می‌گذرانید، جوانی را یافت که ادعا می‌کرد شاهزاده غیاث‌الدین سیاوش و پسر کیکاوس دوم است. محمد قرامان به‌نام حمایت از او قیام کرد. نویسندگان آن عصر این مدعی شاهزادگی را «جمری» (یعنی خسیس و مسکین) نامیدند. ترکمنها در اواخر سال ۶۷۶ قونیه را گرفتند و

1- Horasan Erenleri.

۲- مرصاد العباد: ص ۵۴۶.

آتش زدند و قتل و غارت بسیار کردند و جمهری را بر تخت نشانندند. سر انجام کیخسرو سوم ترکمنها را شکست داد. محمد قرامان کشته شد و جمهری را پوست کردند و پوستش را باکاد انباشتند و سوار دراز گوشی کردند و در شهرها گردانیدند و شورش پایان یافت<sup>۱</sup>.

آنچه در این واقعه با بحث ما ارتباط دارد این است که ابن بی بی می گوید وقتی که جمهری را با آیین رسمی بر تخت نشانیدند « قرار چنان نهادند که هیچ کس بعد الیوم در دیوان و درگاه و بارگاه و مجلس و میدان جز به زبان ترکی سخن نگوید»<sup>۲</sup>.

نویسندگان ترك طبیعی است که این حادثه را به عنوان آغاز رسمیت زبان ترکی مورد ستایش قرار دادند. حتی روزی را به عنوان یاد بود آن حادثه تعیین کردند و در آن روز مراسمی به عنوان جشن زبان ترکی بر گزار می کنند. اما در متون نظم و نثر آن دوره از جمله در تاریخ ابن بی بی و مسامرة الاخبار و روضة الكتاب ابوبکر بن زکی قونیوی و خاموش نامه منظوم یوسفی از شورش محمد قرامان و جمهری با بدبینی تمام یاد شده است:

در اینجا به عنوان نمونه، خلاصه ای از نظر آقسرائی را می خوانیم:

«خروج جمهری لعین... جمهری از زمرة اذل الناس خروج کرد و به خوارج اترک پیوست... سودای سلطنت، روم در دماغ او بیضه نهاد. طلبکاری خاتم سلیمان نمود، کلاغی اندیشه صولت عقاب در دل گرفت، موشی به قصد آشیانه شیر کمر بر میان بست. اترک خود بی دف در رقص بودند و بی می بدمستی می کردند، چون دست انگاز فتنه به دست آوردند پای افزار حیلست راست کردند. زمرة خمیس طبع کوتاه نظر بر او مجتمع شدند. آتش فتنه اترک به وجود آن مخدول شعله بر آورد... آن مخدول دار الملک قونیه که مستقر قدیم سلطنت است مقر مملکت خود کرد، و چون

۱- ابن بی بی: ص ۶۸۶-۷۰۱ و ۸۲۵ و ۷۲۵-۷۳۱. مختصر تاریخ ابن بی بی: ۳۲۱-۳۳۴.

مسامرة الاخبار: ۱۲۶-۱۳۳

۲- ابن بی بی: ص ۶۹۶. مختصر ابن بی بی: ۳۲۶.

دیو دون بر تخت سلیمانی نشست و خطبه به نام او خواندند و سکه به نام آن سگک زدند... پنداری که شهرقونیه سفینه‌ای بود که بر سر آن بحر فتنه از موج شورانگیز اترک بشکست... عرصه روم بکلی از ارکان دولت خالی ماند. بیشتر بناهای عالی گردون فرسای خراب شد...  
آن مصر مملکت که تودیدی خراب شد

وان نیل مکرمت که شنیدی سراب شد»<sup>۱</sup>.

آقسرای می گوید در فتحنامه‌ای که بعد از سرکوبی شورش به اطراف فرستادند این عبارت آمده بود: «خون حسین یعنی اولاد صاحب شرع از یزید و شمر شوم خواسته شد»<sup>۲</sup>.

ابوبکر قونیوی نامه‌ای دارد با این عنوان: «این تهنیت به حضرت بزرگی اصدار افتاد، در باب انهزام لشکر جمیری و پراگنده گشتن جمعیت ترکمانان و خوارج بی‌دین»<sup>۳</sup>. همو قصیده‌ای تازی در تهنیت شمس‌الدین جوینی در شکست و کشته شدن جمیری سروده و در پایان کتاب خود آورده است<sup>۴</sup>.  
دولت سلجوقی و دیوانیان آنها، حامی زبان و فرهنگ ایرانی بودند و شهرنشینان که با این زبان و فرهنگ خو گرفته بودند از آنان حمایت می‌کردند. در مقابل ترکمنها که غالب آنها زندگی چادرنشینی داشتند به‌طور طبیعی طالب زبان خود بودند<sup>۵</sup>.

باشکست شورش جمیری ماجرا پایان نیافت. هرچه دولت سلجوقی ضعیف‌تر می‌شد امرای ترکمان بیشتر قوت می‌یافتند و بدین ترتیب امیرنشینهای مستقل در نواحی مختلف آسیای صغیر به وجود آمد و از میان آنها سرانجام دولت عثمانی به صورت امپراطوری مقتدر فراگیری تشکیل شد.

۱- مسامرة الاخبار ۱۲۳-۱۲۵.

۲- همانجا: ص ۱۳۲.

۳- روضة الكتاب، چاپ علی‌سویم، آنکارا: ص ۵۶-۶۰.

۴- همانجا: ص ۲۱۷-۲۲۲.

۵- مقدمه عثمان توران بر مسامرة الاخبار آقسرای: ص ۳۳.